



یکی مثل ما

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۲۶ • ۱۰ آذر ۱۴۰۱

نوجوان  
جام



عطیه ضرابی

# بی‌بال پریدن

درباره خبرنگاری که پای آرزوهایش مانده است



حتما شما هم تابه حال عبارت «جنگ روایت‌ها» را شنیده‌اید. اگر کمی به معنای آن فکر کنیم و واژه جنگ و روایت را به جان هم بیندازیم، می‌بینیم که مگر می‌شود شیشه با سنگ بجنگد؟ و جواب اینجاست که اینجا فقط شیشه با شیشه، کلمه با کلمه و واژه با واژه می‌جنگد نه چیز دیگر. این روزها که خبرها و خبرنگاران می‌دوند تا خبرشان جزو اولین‌ها باشد، دانش‌آموزانی هم وجود دارند که خبر و خبرنگاری، شغل دوست‌داشتنی و مهم‌شان است. شغلی که از نوجوانی برایش تلاش می‌کنند و آن قدر می‌نویسند تا بتوانند روزی در جنگ روایت‌ها، اول بشوند! امروز پای حرف‌های محمدمهدی کاظمی، دانش‌آموز خبرنگار خبرگزاری پانا و عنوان‌های دیگر، نشسته‌ایم. با این تفاوت که محمدمهدی کاظمی، یک ویژگی دیگر را هم داراست. حتما این خبرنگار خبرهای خوبی برای ما دارد.

## « کارت خبرنگاری

محمدمهدی کاظمی این روزها در پایه یازدهم رشته کامپیوتر متوسطه دوم تحصیل می‌کند و در کنارش عاشق خبر و خبرنگاری است. البته فکر نکنید که از همان اول و بدو تولد عاشق خبر شده و پایش هم مانده است! خیر، از این حرف‌ها نیست. در روزگار کرونایی که هنوز هم که هنوز است درست‌وحسابی دست از سرمان برنداشته است، وقت خالی‌اش را با کلاس‌های خبر و خبرنگاری پر می‌کند و به خودش که می‌آید، می‌بیند که دارد خبرهای خوبی می‌نویسد و خبرنگار برگزیده می‌شود و یک‌دفعه کارت خبرنگاری‌اش هم برایش ارسال می‌شود و سپس؛ درود بر خبرنگاری! از آنجا که می‌خواهد از آن خبرنگارهای خوف و خفن باشد، در رشته زبان انگلیسی هم فعالیت زیادی دارد و در هر زمینه‌ای که توانسته، مثل ورزش و عکاسی و ... ورود کرده است که درباره‌شان بیشتر می‌خوانیم. او خبرنگار و عکاس مدرسه استثنایی آموزش و پرورش هم هست و این سؤال در ذهنم تکرار می‌شود که محمدمهدی کاظمی چقدر توانمند است! حتی اگر کم‌توان صدایش کنند. در همین اولین باکس و اوایل گفت‌وگو، خیلی مرا متعجب کرده است، خدا به باکس‌های بعدی رحم کند.

## « دست‌های را بالا بگیر!

هر لحظه ممکن است این حرف را از محمدمهدی کاظمی بشنوید و هنگامی که سردی لوله تفنگ را کنار شقیقه‌تان حس می‌کنید، دنبال آخرین حرف‌های‌تان در زبان‌تان بگردید؛ حالا می‌خواهد اشهد باشد یا وصیت، یک بیت شعر باشد یا جمله بزرگانی چیزی! محمدمهدی در رشته ورزشی تیراندازی با تفنگ فعالیت می‌کند و البته من فکر نمی‌کنم این رشته ورزشی باشد، بیشتر جنایی و ترسناک است و به نظرم این قضیه بو می‌دهد، بوی بد. از این قضیه که بگذریم، به ترم یازدهم زبان انگلیسی این سوژه می‌رسیم که مهر تاییدی بر افکار پلید من است. چه افکاری؟ این که او می‌خواهد بعد از تمام‌کردن این دو دوره‌اش وارد باند قاچاق مواد مخدر شود، شاید هم پلیس اینترپل، زیاد روی این موضوع فکر نکرده‌ام. این باکس بوی خون می‌دهد؛ برویم سراغ بخش بعدی؟

## « پیگیری مضاعف

یکی از ویژگی‌های لازم و ضروری خبرنگارها، چسب و ول‌نکن بودن است که محمدمهدی کاظمی واژه شسته‌رفته‌اش را برای ما می‌گوید و اسم این کار را پیگیری می‌گذارد. البته پربیره هم نمی‌گوید، دایما تماس گرفتن و دنبال عکس و متن بودن از سوژه مورد نظر همین هاست دیگر. او هم خودش را خیلی پیگیر آرزوهایش می‌داند و می‌گوید تا وقتی به اهدافم نرسم ول‌شان نمی‌کنم! او عاشق کارهای خبرنگاری و کامپیوتری مثل طراحی پوستر و فتوشاپ است. او درباره کم‌توانی‌اش هم برای ما صحبت می‌کند و این وسط، نقش پدر و مادرش خیلی پررنگ است؛ آن قدر که محمدمهدی از همین‌جا دست‌شان را می‌بوسد. او ادعا دارد که کم‌توانی‌اش برای انجام کارها جلوی پیش‌رانگرفته است و با کمک‌های خانواده، همیشه به اهدافش رسیده است. او می‌گوید تا اینجا کار را با کمک گرفتن از خداوند بزرگ جلو آورده است و همین هم برایش کافی است. با شنیدن این جمله کیلویکو قند در دلم آب می‌شود.

## « ۱۹/۹۹

حرص در بیاورترین معدل بچه درسخوان‌ها ۱۹،۹۹ بوده، هست و خواهد بود. محمدمهدی هم دچار این حرص منطقی شده و بگویی نگویی، می‌توانم حدس بزنم که موقع دیدن معدلش پلک چشم راستش هم کمی پریدن گرفته است! اما باین حال او از اوضاع درس و مشقش راضی است و برنامه‌اش برای آینده این است بعد از دیپلم کامپیوتر وارد رشته روابط عمومی در دانشگاه شود چون به نظرش به حال و هوایش خیلی نزدیک و مرتبط است و مهارت‌هایش هم مناسب این رشته است. اگر کمی از درس و مشق و ادامه تحصیل فاصله بگیریم، به اوقات فراغت محمدمهدی می‌رسیم که می‌گوید بعد از تیراندازی، وقتش را به تماشای فوتبال می‌گذراند و از آن استقلال‌های دواآتشه است و این روزها هم در کنار بازی‌های جام جهانی، قدم قدم جلو می‌رود و بازی‌ها را دنبال می‌کند.

## « روز جهانی

هر چیزی پایانی دارد و کوپن کلمات من هم در این صفحه دارد به پایان می‌رسد و باید کم‌کم حرف‌های خودم و محمدمهدی کاظمی را جمع و جور کنم. همین‌طور که با او به سمت خدا حافظی پیش می‌روم روز جهانی معلولین را تبریک می‌گویم و امید دارم روزی برسد که معلولیت را محدودیت ندانند. من از دنیای محمدمهدی کاظمی چیز زیادی جز همین یک صفحه نمی‌دانم و از افکاری که در ذهنش غوطه‌ورند بی‌خبرم اما حتما چیزهایی می‌داند که کم‌توانی را، برای خودش محدودیت نمی‌داند و تا اینجا کار خیلی پرنرزی جلو آورده است. امیدوارم همه آدم‌های جهان روزی به این‌ها و محمدمهدی کاظمی برسند.

## « قلم به دست گرفتم که حرف حق بنویسم

همیشه اولین‌ها در ذهن آدم‌ها ماندگار می‌شوند و این خاصیت ماست، مغز ما، یا دل ما نمی‌دانم اما همیشه هم خوب نیست؛ چون شاید اولین‌ها، همیشه خدا خوب و کامل نباشند و آدم توی ذوقش بخورد! اما اولین‌ها که نیامدند ماندگار شوند! بعدی‌هایی هم وجود دارد که جزو بهترین‌ها هستند و حتی می‌توانند یاد و خاطره اولین اتفاقات را هم با خودشان ببرند! محمدمهدی کاظمی زیباترین خبری که کار کرده از نظر خودش، اولین خبری است که به نام او در پانا منتشر شده است. وقتی از او می‌پرسم که دوست دارد چه خبری را کار کند؟ پاسخ می‌دهد که محتوای آن خبر به لحاظ اتفاقی و ... اهمیت بالایی ندارد و بیشتر دوست دارد مردم و دانش‌آموزان را از اتفاقاتی که در جریان است خبردار کند. ما هم برای او دعا می‌کنیم که همیشه در دستانش خبرهای دست‌اول باشد و پیروز میدان جنگ روایت‌ها بماند و حرف حق از دهانش روی کاغذ بیفتد.

